

## تصحیح يك نام تاریخی

در نصف اول قرن سوم هجری ، خانواده‌ی از حکمرانان محلی در طخارستان تا بلخ و جوزجان و بامیان و اندراب و پنجشیر بنام آل باین جور ( بنی باینجور ) حکمفرمایی داشتند ( ۲۲۲-۳۷۲ ق. ) که نفوذ ایشان در قلمرو خلافت عباسیان ، از وخش و هلاورد و ختلان تا بصره و مصر رسیدی . و از آنجمله ابو جعفر احمد بن ابوداؤد محمد بن احمد بن باین جور در سنه ۲۸۸ ق. در اندراب سکه زده و نام پسرش جعفر بر مسکوکات ختل در سنه ۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳ ق. پدیدار است ، و همسکه داؤد بن عباس ( ۲۳۲ ق. ) درموزه ارمنیائز ( شوروی ) موجود است و زمباور شجره نسب این خاندان را که حکمرانان و سرداران لشکر و عاملان قلمرو خلافت بوده اند ، تا ۱۷ نفر ضبط کرده و به فهرست مسکوکات ، و سمیر طبع ۱۹۲۵ م. و کتلاگه ارمنیائز ( ص ۱۷۱ ) حواله داده است . ( ۱ )

در ضبط نام سرسلسله این خاندان باین جور ، اختلاف نسخ خطی و ضبطهای مورخان فراوان است که از آن جمله زمباور در معجم خود باینجور به تقدیم نون بر یا ضبط کرده و در ترجمه عربی آن هم چنین است ، به نون قبل از با ( = با نی جور ) .

بارتولد نام یکی از اعیان فرغانه را که پادشاه کاشغر نزد فاتحان عرب بسفارت فرستاد ، با تیجور ( باینجور ؟ ) آورده ، که تا سنه ۱۵۹ ق. ۷۷۵ م. در زندان عرب باقی ماند . ( ۲ ) و ازین برمی آید ، که بارتولد در پی تحقیق مزید و ضبط صحیح این نام نبرامده و عین ضبط مغلوط نسخه یعقوبی را آورده است .

در سنه ۱۳۴۶ ش. هنگامیکه تاریخ مختصر افغانستان را می نوشتم ، بحواله معجم الانساب زمباور ، سطری چند بر آل باینجور تخارستان در جلد اول ( ص ۱۳۱ ) نگاشتم و در ضبط کلمه باینجور بر نسخه چاپی ترجمه عربی معجم زمباور اتکا داشتم .

گردیزی گوید که در سنه ۱۹۵ ق. بعد از معزولی یحیی بن معاذ ، ماوراء النهر را به باینجور دادند ( ۳ ) چون در هر دو نسخه خطی گردیزی این کلمه نقاط ندارد ، من آنرا با اعتماد ضبط زمباور باینجور نوشته ام ، که در رسم الخط ما - مخصوصاً آنچه بقلم و نستعلیق

۱- زمباور : معجم الانساب والا سرات الحاکمه ۳۰۷ ۲ - ترکستان ۴۴۱/۱  
بحواله تاریخ یعقوبی ۴۶۶/۲ ۳- زین الاخبار ۱۳۳ چاپ بنیاد فرهنگه ایران .

نوشته شود ، فرق سیقت نون بریا - یا این بدان مشکل است و بنابراین در زین الاخبار ترتیب کرده من (ص ۱۳۳) هم در متن و هم درعاش به تقدیم باین نون نیز توان خواند . ولی در کتاب افغانستان بعد از اسلام ( ص ۸۴۹ ) باز به اتکاء ضبط زمباور بانی جور بانون سابق بریای منقوطة آورده ام (طبع کابل ۱۳۴۵ ش) .

چنین بنظر می آید ، که این نام بمرور ازمنه از طرف ناسخان و کاتبان تصحیف پذیرفته و نون ما بعد آن از یای منقوطة پیش افتاده است . زیرا در نسخ خطی و چاپی کتاب البلدان یعقوبی باینجور ( ی سابق از نون ) آمده است . (۱) که ابن اثیر نیز بنای نوشاد بلخ را به عباس بن باین جور نسبت میدهد (۲) ، و بنابراین من در طبع فضائل بلخ آنرا به باین جور (یای منقوطة و نون ما بعد) تصحیح کرده ام . (۳)  
اکنون علل این تصحیح بانی جور را به (باین جور) بشنوید:

### ( ۱ )

جزو اول این کلمه باین مخفف پایان از ریشه «بای» لقب تر کیست که کاشغری آنرا بمعنی توانگر و غنی آورده (۴) و مخفف آن (بی) است که جمع آن باشکال بیات یا بیات دیده می شود. و کاشغری آنرا نام یک طایفه غز و هم اسم الله نوشته (۵) و ابوالغازی بهادرخان بیات = بیات را بمعنی « صاحب الدوله » ضبط کرده است (۶) و برخی از ترک شناسان عقیده دارند که (ت) آخر بیات (یای ت) مفهوم جمع را می رساند (۷) چنانچه بقول کاشغری تکت (بکسرتین) هم جمع تگین (لقب خاقانیان) باشد (۱/۲۹۷)، و همین پیشوند (پری فکس) بای = بی است که در آغاز القاب اعیان و امرا مانند باقرا و بایندر ( نعمت بخش) و بایان خان (حکمران ترکان سواحل دانوب در نیمه قرن ۱۰۶۰م) و آغاز نام شهزاده تیموری هرات بایسنغر (بای + سنکفر نام پرنده جارح) (۸) هم آمده ، و (آن) پسوند علامت نسبت تعظیمی است به خداوند غنی دولت بخش ، قیاس بر (آن) پسوند هرمان و مهران و پاپکان و غیره ، که برای نسبت در اسما و القاب اقوام آریائی رواج داشت و حتی نام یکی از اجداد حکمداران ساسانی هم باین جور بوده است ( ۸ ) و بایان چورخاقان

۱- یعقوبی : البلدان ۳۳ ترجمه آیتی طبع تهران ۱۳۴۷ ش .

۲- ابن اثیر: الکامل ۱۰۷/۱۲ ترجمه عباس خلیلی طبع تهران .

۳- فضائل بلخ : هامش ص ۳۹ طبع بنیاد فرهنگه ایران ، تهران ۱۳۵۰ ش .

۴- محمود بن حسین کاشغری : دیوان لغات الترك تألیف ۴۶۶ق ، ج ۳ ص ۱۱۸

طبع استانبول ۱۳۳۵ق . ۵- همین کتاب ۳/۱۳۸ . ۶- ترک شجره سی

ص ۳۱ ترجمه دکتر رضا نور از لغت چغتائی بترکی عثمانی طبع ۱۹۱۷ م .

۷- حسین کاظم قدردی : ترک لغتی ۱/۹۲ مقدمه . ۸- کاشغری : ۳/۲۸۳ .

۸- ابن البلخی : فارسنامه ۲۴

(حکمدار او یغور ۲۱۵۷۱ م.) را هم از قول مینارسکی می‌شناسیم. (۱)  
در اسناد پهلوی اشکانی تورفان متعلق به قرن ۸ م. در کلمات نیر و گک و ند بی (خدای نیر و مند) و بی زروان (خدای زمان) هم «بی» بمعنی خداست و کریستن سن گوید: که بی دوخت (بیدخت) بمعنی ستاره زهره هم در اصل (بی + دخت) یعنی دختر بی است (۲) که در اصل بیدخت (دختر بغ) بوده، که در آرامی بدوح شده بود. (۳)

ازین اسناد قدیم برمی‌آید: که بقول هر تسفلد بیغ = بگ آریائی قدیم گاهی به (با = بی) تخفیف گردیده و جزء اول نام بافر گک (موبدمیشان) که در کتیبه‌های پایکولی آمده (۴) از همین مقوله است و کریستن سن هم «بی» را از ریشه بغه آریائی قدیم میداند (۵)

تاریخ کلمات بیغ = بگ خیلی کهن است. در ویداد بهاگه و در سنگ‌نبشته‌های پارسی باستان و اوستا «بگه» بمعنی خدا و امیر و حکمدار بود (۶) که بعد از آن در اکثر السنه آریائی و آسیای میانه و ترک و سلاو و حتی آرامی هم نفوذ کرده و اشکال بوگک = بوغ = بیغ = بگک = بیکک = باگک و غیره را یافته، و در دری هم مستعمل بود، مانند این بیت:

خاتون و بگک و تگین شده اکنون هر ناکس و بنده و پرستاری (۷)  
که درینجا بمعنی امیر و حکمدار است. ولی در پشتو بمعنی عنایم و بزرگ تا کنون زنده است مانند «بگک سمری» یعنی آدم جسیم. یا اینکه شمس‌الدین کاکا کرشاعر قندهار در حدود ۱۲۵۰ ق در یک غزلی که تمام ابیات آن مختوم به (گک) ما قبل مفتوح است گوید:

هسی شوم طالع ز مادیء باطن و ولم په ظاهر بگک (۸)

مولانای بلخی هم آنرا به معنی امیر و حکمدار آورده:

از چه دم از شاه و از بگک میزنی؟ در هواچون پشه را رگ میزنی! (۹)  
در پشتو بگی خان نام اشخاصست بمعنی خدائی یا بزرگ، چنانچه نام شاه ولی‌خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی، بگی خان بود.

کلمه بگک بمعنی بزرگ و خداوند که صفت حکمداران کوشانی باشد، در کتیبه‌های بغلان و روزگان و توجی و غیره که بزبان دری عهد کوشانی و رسم الخط شکسته یونانی است بارها پیش از نام حکمداران و شاهزادگان آمده و «بگک شا» در کتیبه بغلان بمعنی شاهنشاه است (کانیشکه) و در نامه‌های بسا بلاد و اماکن افغانستان کلمه بگک = بیغ پیشوند انتسابست مانند بغلان، بغشور، بغنی، بفران، و بگرام، بگل، بگه پای، بگی و غیره. (۱۰)

۱- بلیتن تحقیقات شرقی افریقا، ج ۱۲ جزء ۲ ص ۲۹۹ - ۲- ایران‌سازانی ۱۵۷

۳- دکتر معین: هامش برهان قاطع ۳۳۳ - ۴- استاد وهبی: بحواله کتیبه‌های

پایکولی ج ۱۲ جزء ۲ ص ۲۹۹ - ۵- ایران در زمان ساسانیان ۱۷۹

۶- کنت: اولد پرشن ۱۹۹ - ۷- دیوان ناصر خسرو ۴۶۹

۸- دیوان شمس‌الدین ص ۶۶ طبع کابل - ۹- مثنوی دفتر اول ص ۴۸ طبع رمضان.

۱۰- برای شرح مزید بنگرید: حبیبی: مادر زبان دری عدد ۴۳، ۵۰، ۶۶، ۹۱.

۱۱۷ طبع کابل ۱۳۴۲ ش و هفت کتیبه قدیم طبع کابل ۱۳۴۸ ش.

خوارزمی گوید که بغ بمعنی خدا و بزرگ و پادشاهست و اذینرو پیشوا و بزرگ را هم بغ گویند (۱) و چنانچه دیدیم هر تسفلد و کریستن سن . بگک و با (= بی) را از یک ریشه آریایی شمرده و استاد توفیق وهبی در شرح کلمه بغداد بدین معنی تأکید کرده است ، که بقول احمد بن فضلان حکمدار ترکان خزر را باگک و حکمران قهچاق را «قره بغداد» گفتندی که هردو از همین مقوله است ، (۲)

بدین نهج : بگک = بغ = بای = بی از یک ریشه آریایی ، مخصوصاً در السنه ترکان و مردم آسیای میانه نفوذ تمام داشته و در آغاز نام بای توز (۳) حکمران حدود ۳۶۰ ق. لیست و نامهای رجال عصر سامانی و غزنوی مانند بایتگین (۴) و غیره همین (بای) دیده میشود ، که در ترکی قدیم مصدر بیومک را از آن ساخته اند و بقول کاشغری «اریبودی» یعنی ثروت مرد. در حالیکه ترکان جدید بعد از ۱۹۲۰ م. کلمه «بای» را برای مردان و «بایان» را برای زنان بطور القاب مانند مستر و موسیو و مسز و بانوبکار برده اند.

بهر صورت ریشه های قدیم آریایی کلمات بای و بایان معلومست و آنرا پیشوندی باید شمرد ، که در آغاز اسما ملحق می شد.

بنا برین تفصیل کلمه ما نحن فیها را باید باین جور خواند نه بانیجور ، که تصحیف کاتبانست .

## ( ۲ ) جور

در السنه شمال افغانستان و ماوراء النهر ، چه باختری چه سفدی برخی اسماء اعلام پسوندی (سفکس) بشکل (جور) داشت که از صدر اسلام تا قرن سوم چنین نامها در کتب تاریخ بنظر می آید ، مانند اماجور یا ماجور از خاندان فریغونیان جوزجان ، که از اهل هرات (حدود ۲۰۰ ق.) بود ، و فرزندان ابوالقاسم عبدالله بن ماجور هروی و ابوالحسن علی هر دو ستاره شناسان و مؤلفان کتب نجوم و زیج های متعددند . (۵)

۱- خوارزمی : مفاتیح العلوم ۱۱۶  
 ۲- مجلة المجمع العلمی العراقی شماره ۱  
 سال ۱ طبع بغداد ۱۳۶۹ ق در مقاله القصد و الاستطراد فی اصول معنی بغداد.

۳- در تاریخ یمینی طبع لاهور ۱۳۰۰ ق. و هم در ترجمه آن و در کتب دیگر مکرراً چنین است . بنگرید: تتمه صوان الحکمه ص ۳۵ طبع لاهور ۱۳۵۱ ق. ولی در هردو نسخه موجوده خطی زین الاخبار حرف آخر نقطه ندارد. (بنگرید: زین الاخبار طبع تهران ص ۱۶۶)  
 چون کلمه تور هم در ترکی در القاب امراء مطلق المنان مانند تورخان = ترخان موجود بود و در شکل قدیم بخادور = بهادر (باتور) بمعنی قهرمان پسوندی بود و کاشغری بگتر = بگک تور - تور بگک را از نامهای رجال می داند ، پس آیا نمی توان پسوند کلمه بای - توز را همین تور بدون نقطه اخیر به رای قرشت خواند؟  
 ۴- تاریخ بیهقی ۱۳۲ ،

۵- ابن ندیم : الفهرست ۳۹۰ ، القفطی : اخبار الحکماء ۱۳۵ ، ۵۴۴ ، ۷۴۴ و غیره  
 ۱۴۹ ، گوستاولوبون : تاریخ تمدن اسلام و عرب ۵۸۹ .

\*\*\*

اسمای مخموم دیگر به کلمه (جور) مانند منک جور اسروشنی از خساندان افشین در حدود ۲۲۴ ق. ۲۸۳۸. و بلکاجور (بلکابقول کاشفری بمعنی دانشمند و حکیم ۱۱/۱) یکی از افسران نظامی عباسیان بغداد در حدود ۲۴۶ ق. ۸۶۰ م. و انوجور افسر لشکری بغداد در حدود ۲۴۸ ق. ۸۶۲ م. ویا جور یکی از قواد ترکی عباسیان بغداد در سنه ۲۵۶ ق. ۸۶۹ م. (۱) و رامجور بنده احمد بن عبدالله خجستانی که در سنه ۲۶۲ ق. ۸۷۵ م. او را در نشابور کشت. (۲) همچنین در خلافت معتمد علی الله اماجور نام یکی از رجال معروف لشکر عباسیان بود که در جنگ باب دمشق سال ۲۵۷ ق. ۸۷۰ م. نامش مذکور است (۳) و نام سرخاندان حکمرانان دواتی آل سیمجور نیز از همین مقوله است که در خراسان عهد سامانیان و غزنویان سطوتی داشتند (۴) و سرسلسله ایشان ابو عمران سیمجور دواتی (= دوات دار = سرمنشی) دربار اسماعیل بن احمد سامانی که در سال ۱۹۸ ق. حکمران سیستان هم بود و بقول یوستی در نام-های ایرانی این کلمه بمعنی گورخر سیمین (سیم + گور) است (۵)

استاد توفیق وهبی (بغدادی) (۶) پسوند جور را در نام ماهجور (در قرن دوم هجری ساکن بلخ) کلمه دری جور بمعنی مثیل و مانند نوشته و گوید که در لغت چغتای شیخ سلیمان افندی بخاری «جوره» بمعنی رفیق - زمیل - زوج بوده، که در برهان قاطع هم دو چیز شبیه و مساوی است. (۷)

\*\*\*

کلمه جور در محاوره عامه ایران بمعنی طور و مانند است و جوره در دری و پشتو بمعنی شبیه و مساوی و زوج باشد. در زبان ازبکی «جوره بای» نام اشخاص است که بهر صورت «مثیل و مانند و زوج» معنی می دهد، و ما عجور بلخ هم «ماه مانند» است. پس طوری که استاد وهبی نتیجه گرفته: نامهای مرکب مانند بایانجور = باینجور = بگجور را ترکان از مردم دری زبان اقتباس کرده اند. اردوان دوم (۱۲۵ ق. م.) برادری داشته بنام «بگ آسا» و کلمه آسا در دری ادات تشبیه بمعنی جور است و بایان جور = باین جور = بگجور مساویست با «بایان آسا و بگ آسا» که معنی آن مانند خداوند و مثیل بگ است. و شاید نظیر آنرا در نام بهرام گور هم بیابیم.

- 
- ۱- طبری ص ۳۰۱، ۳۸۸، ۴۳۴، ۵۷۹. ۲- ابن اثیر: الکامل ۱۲۰/۷.  
 ۳- طبری ۵۹۸/۷. ۴- بیهقی: ۱۴۴، ۲۶۳، ۳۴۴، ۳۵۸، ۵۸۵. تاریخ  
 ۵- حبیبی: افغانستان بعد از اسلام ۸۴۷ و تاریخ مختصر  
 ۶- از مضمون مفید و جامع که بر تحلیل نام بغداد در مجله  
 انجمن علمی عراقی در سنه ۱۳۶۹ ق. نوشته اند، درین مقاله مستفید شده ام، که یاد آوری  
 آن فرض ذمت با تشکر منست. ۷- همین مضمون.

هنگامیکه نام بهرام گوردین یزدگرد شاه ساسانی را بشکل بهرام جور در طبری ۵۰۱/۱ و سنی ملوک الارض (ص ۳۸) و غیره می بینیم ، بفکر تعریب نام بهرام گورمی افتمیم که کار اعراب باشد . ولی در برخی آثار فارسی هم بهرام جور آمده (بنگرید : تاریخ بیهق ص ۶۲ طبع حیدرآباد هند ۱۰۶۸م). بنابراین اگر بجای داستان معروف شکار گور و بهرام این نام را «بهرام آسا» پنداریم ، قیاس خواهد بود برده‌ها کلمات نظیر آن که درین مقاله به پسوند جور مختموند (۹)

گریستن سن بحوالت طبری ۱۰۳ و ثعالبی (ص ۵۶۸) مرگه بهرام را در ۴۳۹م. در نتیجه تاخت و تاز بدنبال گوری میداند که در کودالی فرو رفت و جسد او را نیافتند ، و همچنین جناس کلمات گور (قبر) و گور (حیوان وحشی) را که در رباعی مشهور عمر خیام هم با صنعت جناس آمده سبب چنین افسانه و لقب او پنداشته است که بوز صورت افسانه است ( ایران در زمان ساسانیان ۳۰۵ ) و باز گوید که طبع سرکش و بی آرام او باعث لقب «گور» گردید (ص ۳۰۱) بهر صورت این روایات را جز فسانه نتوان پنداشت و با ضرس قاطع رد هم نتوان کرد . چون بهرام = وهران = وهرام پهلوی بمعنی پیروزمند یکی از ایزدان آریائی و پاسبان عهد و پیمان و نگهداری مردم و ستاره مریخ و جزو فرشتگان مقدس است ( حواشی برهان ۳۲۴ ) پس بهرام جور ( بهرام آسا و مانند ایزد بهرام ) هم حدسی در تحلیل این لقب خواهد بود . که در اینجا آوردن آنرا بطور حدس شخصی نه یقین ، بیجا ندانستم .

«پایان»

## وای به من !

دوشینه بی کلاب می گردیدم در طرف چمن  
پژمرده گلسی میان گلها دیدم افسرده چو من  
گفتم که چه کرده ای که می سوزندت پروانه صفت  
گفتا که درین چمن دمی خندیدم پس وای به من !

\*\*\*

وا فریادا ز عشق ، وا فریادا

کارم به یکی طرفه نگار افتادا

گر داد من شکسته دادا ، دادا

ورنه ، من وعشق هر چه بادا ، بادا !

از اشعار بسیار لطیفی که خانم عهدیه با صدای با حال خود در رادیو می خواند.